

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

بیان شد که در آیه‌ی شریفه 221 سوره‌ی مبارکه بقره: (وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّى يُؤْمِنَ وَلَأَمَّةٌ مُؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكَةٍ وَلَوْ أَعْجَبَتْكُمْ وَلَا تُنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّى يُؤْمِنُوا وَلَعَبْدٌ مُّؤْمِنٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكٍ وَلَوْ أَعْجَبَكُمْ أُولَئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ وَيُبَيِّنُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ) بحث عمده این است که آیا «مشرکات» شامل زنان اهل کتاب می‌شود یا اینکه (وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ) فقط دلالت بر بطلان و فساد نکاح زنان بت‌پرست دارد؟

کلامی را از مرحوم علامه طباطبائی نقل کردیم. ملاحظه فرمودید مرحوم علامه اصرار دارد کلمه مشرکات شامل زنان اهل کتاب نمی‌شود. کلام مفصلی را نیز از فخر رازی نقل کردیم که می‌گوید کلمه مشرکات شامل زنان اهل کتاب می‌شود. و ما عرض کردیم بعضی از محققینی که در آیات الاحکام کتاب نوشته‌اند مثل مرحوم صاحب مسالک - که انصافاً از کتاب‌های دقیق در آیات الاحکام است - نیز همین نظر را دارند که ما باید بگوییم کلمه مشرکات شامل زنان اهل کتاب هم می‌شود. کلمات و ادله را بیان کردیم.

تحقیق مسأله در مورد شمول زنان اهل کتاب در آیه 221 بقره

آنچه که به نظر صحیح و قوی‌تر می‌رسد، نظریه‌ی صاحب مسالک و فخر رازی است؛ و ما نمی‌توانیم با آنچه که مرحوم علامه فرموده‌اند مساعدت کنیم. برای روشن شدن مطلب چند نکته را باید ذکر کنیم. **اولین نکته** که اساس فرمایش مرحوم علامه است، تحقیقی در مورد آن بیان می‌کنیم. ایشان فرمودند: اگر عنوانی مثل شرک یا کفر، به کسی اسناد داده شد و گفتند «من کفر» یا «من شرک»، اسناد، ملازمه‌ای با وصف و تسمیه ندارد. اگر در آیه‌ی حج می‌فرماید: (وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ) لازم‌اش این نیست که به تارک الحج می‌توان کافر گفت. آن وقت فرمودند یهود و نصاری، هرچند شرک اعتقادی دارند و شرک در عبودیت دارند، اما فرق است بین اسناد شرک و بین این که بگوییم اینها مشرک هستند. لذا، فرمود به اهل کتاب می‌شود اسناد شرک داد، اما نمی‌شود گفت که اینها مشرک است. اولاً در توضیح کلام مرحوم علامه گفتیم: این بحث هم ادبی است و هم در مقدمات علم اصول در بحث مشتق مطرح می‌شود که اگر کسی در زمانی ظلمی را انجام داد، شد «مَنْ ظَلَمَ» آیا عنوان استمرار ظالم بر او تطبیق می‌کند یا اینکه نه، این عنوان بر او تطبیق نمی‌کند؟

بزرگان اصول یک بحثی را دارند که مبادی مشتقات مختلف است؛ گاه بعضی از مبادی به صورت ملکه است و تا ملکه نشود به او چنین نمی‌گویند. اگر کسی ده، بیست، و یا صد مسئله فقهی را فقط بلد است، اما فقاهاست ملکه او نباشد، به او فقیه نمی‌گویند. اگر کسی در ده مورد یا صد مورد از خودش عدالت به خرج داد، تا ملکه‌اش نشود، به او عادل نمی‌گویند؛ البته بنا بر این که عدالت را روی همان تفسیری که مرحوم علامه دارد به معنای ملکه بگیریم که جمع زیادی از فقها قبول کرده‌اند، اما ما در بحث اجتهاد و تقلید این را نپذیرفتیم. و گاه برخی از مبادی عنوان حدوثی دارد؛ برخی از مبادی عنوان حرقه دارد.

اینجا می‌خواهیم به مرحوم علامه عرض کنیم فرمایش شما در موارد و مبادی‌ای که ارتباط به مسائل اعتقادی ندارد، درست است. اگر کسی ده سال به صورت دیگری زده، الآن که او را می‌بینیم به او نمی‌توانیم بگوییم «أنت ضارب». باید ضرب الآن فعلیت داشته باشد تا به او بگوییم «ضارب». مبدأ در اینجا از بین رفته است؛ مگر اینکه مجازاً به او ضارب بگوییم اما حقیقتاً نمی‌توانیم به او بگوییم «أنت ضارب». اما در مبادی‌ای که جنبه‌ی اعتقادی دارد، اگر کسی یک لحظه یا در یک مورد کفر بورزد، این در وجود او همیشه هست و از بین نرفته است؛ این کفر همراه او هست؛ هر آن به او می‌شود گفت کافر. اگر شرک ورزید، هر آن به او می‌شود گفت مشرک. ما نمی‌توانیم در مبادی‌ای که جنبه اعتقادی دارد، بین اسناد و توصیف فرق قائل شویم. پس، هنگامی که در اساس فرمایش مرحوم علامه مناقشه کنیم، بقیه مطالب روشن می‌شود. این نکته اول.

نکته‌ی دوم: ادعای مرحوم علامه این است که بر اهل کتاب، در قرآن عنوان مشرک اطلاق نشده است. خداوند هر جا اهل کتاب را در قرآن یاد کرده، بر آنان اطلاق کافر فرموده، اما عنوان مشرک برایشان اطلاق نشده است. در مورد این فرمایش مرحوم علامه باید یک مقدار در آیات شریفه‌ی قرآن تتبع کرد؛ و بعد از تتبع، ببینیم آیا فرمایشی درست است یا نه؛ در آیه 30 سوره توبه که اولین دلیل فخر رازی هم هست و صاحب مسالک نیز بیشتر به همین استدلال کرده، آمده است: **(وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ)** یهود می‌گویند عزیر پسر خداست؛ ممکن است یهود امروز عزیر را پسر خدا ندانند، ولی همین مقدار که یهود در زمان پیامبر(ص) عزیر را پسر خدا می‌دانستند، کافی است.

چون یکی از مناقشات و کج فهمی‌هایی که بعضی دارند و به قرآن اشکال می‌کنند، این است که می‌گویند در قرآن شما نوشته شده عزیر پسر خداست؛ در حالی که الآن هیچ یهودی را پیدا نمی‌کنید که بگوید عزیر پسر خداست؛ این جوابش روشن است. جوابش این است که یهود زمان پیامبر(ص) که مورد خطاب ایشان بودند، این اعتقاد را داشتند. حتی در بعضی از روایات که مرحوم طبرسی در احتجاج نقل کرده، پیامبر (ص) به آنها می‌فرمودند شماها که اینقدر برای عزیر احترام قائل هستید و او را پسر خدا می‌دانید، چرا این عنوان را برای موسی قائل نیستید؟ موسی که پیغمبر شماست. یهود زمان پیغمبر دو مطلب داشتند؛ یکی می‌گفتند عزیر پسر خداست و دوم می‌گفتند این عنوان «ابن الله» فقط مال عزیر است. لذا الف و لام در این آیه برای عهد است؛ یعنی یهود زمان پیامبر(ص) این را می‌گفتند. بعد می‌فرماید: **(وَقَالَتِ النَّصْرَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ)** نصارا هم قائل بودند مسیح پسر خداست.

خداوند در ادامه آیه می‌فرماید: **(ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهِوْنَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ)** یعنی این قول و گفتار یهود و نصارا شبیه قول کفاری است که قبل از اینها بوده‌اند. یعنی یهود و نصارا این عقائد باطل و خرافی و بوچ را از کفار و بت‌پرستان گرفته‌اند. کفار و بت‌پرست‌ها بت‌هایی که داشتند اسم یکی را می‌گذاشتند بت پدر، و دیگری را می‌گذاشتند بت پسر و یکی دیگر را هم به بت مادر اسم می‌گذاشتند. و یکی از نکات این است که بعد از قضایای از بین بردن یهودی‌ها توسط بخت النصر و قضایای بابل، بعداً که کورش باز به یهودی‌ها اجازه داد به بابل آمدند، «عزیر» نشست و خودش تورات را نوشت. همین تورات محرّف را؛ چون در قضایای بخت النصر تورات به اعتقاد خودشان «صلی» سوزانده شد و از بین رفت. روی همین حساب هم می‌گویند عزیر ابن الله است. یهودی‌ها و مسیحی‌ها قائل به این عقاید خرافی هستند.

ما باشیم و همین مقدار، پس اینها مشرک هستند. کسی که برای خدا پسر قائل است معنایش این است که برای خدا شریک قائل است؛ معنایش این است که او محتاج به این پسر است؛ و اشکال اصلی در شرک این است که احد الشریکین محتاج به شریک دیگر است. به همین اندازه، عنوان شرک در اعتقادات و شرک در مبدأ و شرک در الوهیت داشتند. به خوبی روشن است که اینها مشرک هستند. آیه بعد همین آیه می‌گوید: **(اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَاباً مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهاً وَاحِداً لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ)**

این آیه صریح در این است که یهود و نصارا مشرک هستند؛ ما چه دلیلی بهتر از این می‌خواهیم که بگوید یهود و نصارا از نظر

فرهنگ قرآن عنوان مشرک را دارند؟. بنابراین، آیات 30 و 31 سوره توبه دلیل بسیار خوبی است بر این که اهل کتاب مشرک هستند. و بیان نمودیم که مرحوم علامه فقط در جواب می‌فرمایند **إِسْنَادُ الشَّرْكِ غَيْرُ وَصْفِ الشَّرْكِ** اسناد شرک غیر از اتصاف به شرک است. نه، اینها واقعاً مشرک بودند و عنوان تمسیه و توصیف هم برایشان وجود دارد. لذا، به حسب فرهنگ قرآنی اینها عنوان مشرک را دارند؛ و بدون هیچ تردیدی (وَلَا تَنْكِحُوا ۚ الْمُشْرِكَةَ) شامل زنان اهل کتاب هم به حسب ظاهر ادله می‌شود.

مطلب سوم: این که مرحوم علامه آیه اول سوره بینه (لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ الْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ) را به عنوان شاهد آوردند بر اینکه بین اهل کتاب و مشرکین فرق است. سؤال ما این است که کلمه «مشرکین» در این آیه به چه چیزی عطف شده است؟ درست است مشرکین و اهل کتاب را جدا کرده است اما مشرکین عطف به اهل کتاب است یا عطف به کفروا است؟ یعنی این آیه شریفه دو گروه را مصداق کفر قرار داده است؛ یکی اهل کتاب و یکی هم مشرکین؛ یعنی از این آیه استفاده می‌کنیم «کلّ مشرک کافر، کلّ اهل کتاب کافر» و بعد می‌خواهیم به این نتیجه برسیم.

آیا شما می‌پذیرید که هر جا در قرآن کلمه کافر آمد، شامل اهل کتاب هم بشود؟ می‌خواهم این را عرض کنم که آیاتی مربوط به قتل کفار داریم، آیا می‌توانیم استدلال کنیم چون در این آیه اهل کتاب و مشرکین هر دو از مصادیق کفارند، پس هر جا در قرآن حکمی برای کافر آمد، باید شامل هر دو گروه شود؟ نه، چنین نیست. برای توضیح مطلب، باید بگوییم که قبلاً عرض کردیم قرآن کتاب عجیبی است و واقعاً بشر عاجز از این است که بتواند به راحتی مراد خداوند تبارک و تعالی را روشن کند.

ظواهر آیات روشن است؛ اما اگر در آن آیه اطلاق مشرک شد، بگوییم پس همه جا باید اطلاق مشرک شود؛ در آیه‌ای اطلاق کافر شد، بگویم همه جا باید اطلاق کافر بشود؛ این چنین نیست. قرآن در همین آیه از سوره بینه، اهل کتاب و مشرکین را از مصادیق کفار قرار داده است؛ اما از آن طرف آیاتی داریم که احکامی مربوط به کفار را دارد، اما یقین داریم که شامل اهل کتاب نمی‌شود. ما نمی‌توانیم بگوییم پس، هر جا کافر آمد، اهل کتاب هم هست؛ همانطور که نمی‌توانیم بگوییم هر جا مشرک آمد، احکامی که برای بقیه مشرکین گفته‌اند برای اینها هم هست؛ چنین نیست. این نکته به نظر می‌رسد که نکته‌ی مهمی است.

روایتی را فخر رازی می‌گوید: «قد تواتر النقل عن الرسول (ص) أَنَّهُ كَانَ يَسْمَى كُلَّ مَنْ كَانَ كَافِرًا بِالْمَشْرُكِ» می‌گوید روایت متواتر داریم که هر کسی کافر بوده، پیامبر به او عنوان مشرک را اطلاق می‌کرده است. اگر بخواهیم از حیث لغت بررسی کنیم، از حیث لغت، بین کافر و مشرک فرق است؛ اما اگر این روایت را بخواهیم ملاک قرار دهیم که پیامبر به هر کافری مشرک گفته است، می‌گوییم شما هم که قبول دارید اهل کتاب کافر هستند، پس باید عنوان مشرک هم برایشان صدق کند.

البته ما نمی‌خواهیم به این روایت تمسک کنیم؛ این روایت برای ما اعتباری ندارد؛ هر چند که گفته «قد تواتر النقل» اما باید ببینیم در کتب روایی شیعه این روایت آمده است یا نه؛ اگر نیامده باشد که هیچ، ولی اگر آمده باشد، ادعایی که می‌خواهم بکنم این است که واقعاً این از چیزهایی است که به این زودی نمی‌شود نتیجه روشنی را بیان کرد. پس، هر آیه را باید با قرائن و خصوصیات همان آیه معنا کرد. اگر در این آیه می‌گوید (وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ) آیا باید در همه جا بگوییم که خداوند یکسان اراده کرده است و در همه آیات مراد یهود زمان پیامبر است؟ من در بحث قاعده لاجرح، در مورد «حرج» عرض کردم که لفظ «حرج» هرجایی که در قرآن آمده، یک معنای خاصی از آن اراده شده است؛ لفظ «فتنه» در هر جا به یک معنایی است. و برای من تقریباً روشن است که نمی‌شود گفت چون در فلان آیه کلمه‌ی «زینت» آمده، در آیه‌ی دیگری هم که این کلمه آمده باشد، به همین معناست. بنابراین، به مرحوم علامه عرض می‌کنیم: شما آیاتی را هم آوردید که برای مشرکین احکامی است که اینها مربوط به اهل کتاب نیست. می‌گوییم این را قبول داریم؛ اما این دلیل نمی‌شود بر اینکه کلمه مشرک بر زنان اهل کتاب اطلاق نشود.

